

جایگاه مرجعیت در دیدگاه امام خمینی

□ مهدی حاضری

امام خمینی معلم اخلاق و مدرس عرفان بود و از عنفوان جوانی همواره جستجوگری بود که حقیقت را می‌خواست و می‌جست و به بهانه اخلاق از مسئولیت و مبارزه کنار نکشید و به بهانه مبارزه از تعبد و اخلاق رو برمتافت. و با اینکه به جد اهل تعبد و تهجد و سلوک بود هیچ‌گاه به آفت اندیشه‌سوز تقدس‌مآبی دچار نشد. شناخت سیره عملی انسانی این چنین، محققى متخلّق و اندیشه‌مند نیاز دارد. که بحمدالله جامعه اسلامی امروز ما از این حیث غنی است. و فردی چون من را نشاید در این وادی قلم زدن. ولی آنچه منظور نظر نگارنده است گردآوری شواهدی از سیره این حکیم فرزانه در خصوص موضوعی خاص است که امروز سخت جامعه ما به آن نیازمند است. این موضوع عبارت است از امام و جایگاه مرجعیت.

امام و جایگاه مرجعیت

بررسی سیره عملی حضرت امام در برخورد با مراجع و بزرگان معاصر خود چه در دوران تحصیل، چه در دوران تدریس، چه دوران مبارزه و چه دوران رهبری می‌تواند الگویی باشد برای همه که چگونه علی‌رغم داشتن دیدگاهی کاملاً متضاد با بزرگان و مراجع تقلید که پرچمدار

هدایت جامعه هستند، همواره بر حفظ احترام آنها و تقویت موقعیت و جایگاه مرجعیت در میان جامعه تأکید داشته و حاضر نباشد کوچکترین اهانت و تضعیفی در حق آن صورت گیرد.

این مجموعه چهار مقطع از زندگی حضرت امام را بررسی می کند که عبارتند از:

۱. دوران تحصیل و تحقیق ۲. دوران تدریس و تألیف ۳. دوران مبارزه و تبعید ۴. دوران

رهبری

لازم به توضیح است که این تفکیک به صورت کاملاً جامع و مانع صورت نگرفته و بعضاً تداخلی در عملکرد حضرت امام در بین مقاطع مذکور دیده می شود که مستور از نظر نویسنده نبوده است.

۱. دوران تحصیل و تحقیق

ما در این مقاله آغاز این دوره را از زمان ورود حضرت امام به شهر مقدس قم یعنی سال ۱۳۰۱ هـ. ش دانسته و به تحصیلات امام در دوران حضور و سکونت در زادگاه خود خمین نمی پردازیم چرا که اطلاعات چندان زیادی از آن سالها در دست نیست و حضرت امام نیز هنوز به جایگاه اجتماعی مطرحی دست نیافته بودند.

حضور حضرت امام در شهر مقدس قم همزمان است با تأسیس حوزه در این شهر توسط استاد اصلی ایشان در فقه و اصول و مربی بزرگ آن عصر یعنی مرحوم آیت الله العظمی شیخ عبدالکریم حایری که به دعوت مردم و علمای قم در این شهر سکونت گزید و شاگردان خود در حوزه علمیه اراک را به قم فراخواند. اقدام آن مرحوم در تأسیس حوزه قم در آن شرایط بسیار بحرانی و خفقان آن زمان که مصادف است با آغاز دوره سیاه رضاشاهی، شجاعتی تمام و درایتی کامل می خواست. چون رضاخان توسط انگلیسی ها بر ایران مسلط شده و به تقلید از مصطفی کمال پاشا ملقب به آتاتورک (رهبر ترکیه) سعی بلیغ در حذف تمام شعائر مذهبی و آثار دیانت در کشور داشت. حضرت امام در توصیف شرایط آن روز و اقدامات رضاشاه مطالب زیادی بیان کرده اند که در اینجا به یکی از این موارد اشاره می کنم:

«این خونریزی‌هایی که در این پنجاه سالی که ما یاد داریم و چه تلخیها در ذائقه ما هست از این پنجاه سال و کمی از شما، یا هیچ یک از شما، تمام این قضایایی که در این پنجاه سال سلطنت غیرقانونی این روسیاهما منعقد شده است... ما که سَنَمَن به کِهولت رسیده است مُشاهد این سیاه‌بخنیهای مردم و این جنایات و این کشتارهایی که این قداره‌دارهای غیرصالح انجام دادند [بودیم]. از اول که آن کودتای اول واقع شد، و ما آن وقت در اراک بودیم، این به حَسَب چیزهایی که در رادیوهای آن وقت بعد از اینکه این جنگ دوم شروع شد، در رادیوهای آن وقت این مطلب را گفتند، مردم می‌دانستند تا یک حدودی لکن درست نه؛ تبلیغات سوء نمی‌گذاشت درست مردم بفهمند لکن بعد از آن که آن شخص را، آن آدم سیاهرو را، رضاخان را، از ایران بیرون کردند، در رادیوی دهلی گفتند که ما این را آوردیم سر کار و چون خیانت کرد حالا بردیمش. رضاخان را از اول انگلیسهای جنایتکار، انگلیسهای غیرصالح که اسلحه در دستشان بود، رضاخان را اسلحه‌دار کردند؛ و این آدم ناشایسته بی‌اصل را با اسلحه آوردند و مسلط کردند بر مردم و چه جنایاتی، چه جنایاتی در این مدتی که آن مرد سیاهرو روی کار بود [واقع شد که]، نمی‌شود تشریح کرد.

نمی‌توانیم تلخیهای آن روزها را برای شما تشریح کنیم. اینها به طور اطمینان در تواریخ محفوظ است و ان‌شاءالله به انقراض این دودمان سیاهرو تاریخها بیرون می‌آید و نوشته‌ها بیرون می‌آید و ان‌شاءالله شماها ببینید، و اگر ماها و شماها ندیدیم نسلهای بعد خواهند دید، اگر بتوانند تشریح کنند آن جنایاتی که آن مرد کرد. چه خونها ریخت، چقدر از علما را اسیر کرد، چقدر به اسم اتحاد شکل به این ملت بیچاره فشار آوردند، و چقدر مظلومها را کتک زدند، و چقدر علما را هتک کردند، و چقدر عمامه‌ها را از سر اهل علم برداشتند. و این مرد بی‌صلاحیت وقتی که ترکیه رفت، آنجا دید که آتاتورک یک همچو کارها و همچو غلطهایی کرده است، از همانجا - از قراری که آن وقت می‌گفتند - تلگراف کرده است به عمال خودش که مردم را متحدالشکل کنید. آن وقت منتها به عذر اینکه این زارعین از باب اینکه در آفتاب می‌خواهند بیرون کار بکنند، کلاه لبه‌دار داشته باشند تا اینکه توی آفتاب اذیت نشوند! لکن مطلب معلوم بود که اینها نیست. وقتی هم که از سفر آمد، که دیگر فشارها شروع شد.

یک رشته فشارهای زیاد به دنبال همین اتحاد شکل بود و جنایات. چقدر علما را در این قضایا اذیت کردند، تبعید کردند، بعضی را کشتند. و بهانه دومی که باز به تقلید از آتاتورک بی‌صلاحیت - آتاتورک مسلح غیرصالح - باز انجام داد، قضیه کشف حجاب [بود] با آن فضاحت. خدا می‌داند که به این ملت ایران چه گذشت در این کشف حجاب.

حجاب انسانیت را پاره کردند اینها. خدا می‌داند که چه مخدراتی را اینها هتک کردند و چه اشخاصی را هتک کردند. علما را وادار با سرنیزه که با زنهایشان در مجالس جشن، یک همچو

جشنی که با خون دل مردم با گریه تمام شد، [شرکت کنند]. مردم دیگر هم به همین ترتیب. دسته دسته اینها را دعوت می‌کردند و الزام می‌کردند که با زنهائیان باید جشن بگیرید. «آزادی زن» این بود که الزام می‌کردند، اجبار می‌کردند با سرنیزه و پلیس مردم محترم را، بازرگانهای محترم را، علما را، اصناف را، به اسم اینکه خودشان جشن گرفتند. در بعضی از جشنها، به اصطلاح خودشان، این قدر گریه کردند مردم که اینها از آن جشن شاید اگر حیایی داشتند پشیمان می‌شدند. یک رشته هم این بود، که خدا می‌داند که چی کردند.

یک رشته هم جلوگیری از منابر و جلوگیری از روضه‌خوانی و خطابه به هر عنوان. در تمام ایران شاید گاهی اتفاق افتاد که عاشورا یک مجلس نداشت. بعضی از اشخاصی که یک قدری مثلاً جرأت داشتند، نصف شب، آخر شب، سحر مجلس داشتند که اول اذان مثلاً تمام بشود.

همه ایران را از این فیض و از اینکه حتی ذکر مصیبتی بشود، ذکر حدیثی بشود محروم کردند. این جز این [بود] که اسلحه در دست بی‌عقل بود؟ افاضل باید اسلحه‌دار باشند. اگر اسلحه در دست ناصالح باشد، آن وقت این مفاسد از آن پیدا می‌شود.»^۱

در آن شرایط بحرانی مرحوم حایری سیاست نرمش و ملایمت و مواظبت از دادن بهانه به رضا شاه را پیشه خود ساخته و هرگز حاضر به رویارویی مستقیم با رضاشاه نگردید. ایشان همه همت خود را مصروف حفظ نهال تازه پای حوزه قم نموده بود و حضرت امام که خود از شجاعت ذاتی برخوردار بود و پدرش نیز در مسیر مبارزه با ظالمین به شهادت رسیده بود همواره احترام استاد را نگاه داشته و حاضر نشد قدمی برخلاف میل ایشان بردارد با اینکه در همان دوران با مبارزان و مخالفان رضا شاه ارتباط زیادی داشت و همواره در محضر آنان حاضر می‌شد. به عنوان مثال می‌توان از مرحوم آیت‌الله العظمی میرزا محمدعلی شاه‌آبادی نام برد که استاد اصلی حضرت امام در حوزه عرفان و اخلاق است و سالیان دراز امام در محضر آن بزرگوار کسب فیض می‌نمود و علت حضور آن مرحوم در شهر قم اختلاف شدید با رضا شاه بود. همچنین مرحوم مدرس که دشمن سرسخت رضاشاه بوده و عاقبت نیز جان خود را بر سر این راه نهاد و پس از سالها تبعید در خاف توسط ایادی وی به شهادت رسید. حضرت امام به این شخصیت علاقه بسیار وافری داشت و همواره وی را الگوی سیاستمداران مسلمان معرفی می‌کرد و علی‌رغم بُعد مسافت در محضر درس آن مرحوم و محل مجلس شورای ملی که وی از وکلای آن دوره بود حضور می‌یافت.

□ در زمانی که آیت‌الله کاشانی در بستر بیماری افتاده و به واسطه تبلیغات مسموم، کسی به عیادت ایشان نمی‌رفت حضرت امام درس خود را تعطیل و رسماً اعلام کردند برای عیادت آقای کاشانی به تهران رفته‌اند. پس از فوت آن مرحوم نیز دو روز مجلس ختم اعلام نمودند و خود در آن مجالس شرکت کردند

یکی دیگر از افرادی که با رضا شاه به مبارزه علمی برخاسته و توسط وی مورد ضرب و شتم واقع و تبعید گردید مرحوم حاج شیخ محمدتقی بافقی است که سالها در شهر ری تبعید بود. حضرت امام، ضمن آنکه خود به دیدار آن مرحوم رفت، در درس اخلاق خود دیگران را به ملاقات و عیادت آن مرحوم تشویق نموده، می‌فرمودند:

هر کس بخواهد در این عصر مؤمنی را زیارت کند که شیاطین تسلیم او هستند و به دست وی ایمان می‌آورند، مسافرتی به شهر ری نموده و بعد از زیارت حضرت عبدالعظیم(ع) آقای بافقی را زیارت کند. و گاهی شعر زیر را می‌خواند:

چه خوش بود که برآید به یک کرشمه دو کار
زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار^۲

همچنین افرادی نظیر مرحوم آیت‌الله محمد آفازاده، آیت‌الله سید یونس اردبیلی، آیت‌الله آقانورالله نجفی، آیت‌الله حاج آقا حسین قمی و... که همگی با رضا شاه درگیر شده و توسط وی تبعید شده یا به شهادت رسیده‌اند مورد عنایت حضرت امام بوده‌اند و در آن عصر با این افراد ملاقات و مراوده داشته‌اند.

حضرت امام خود می‌فرمایند:

«در زمان این مرد سیاهکوهی، در زمان این رضاخان قلدر نانجیب، یک قیام از علمای اصفهان شد، ما حاضر واقعه بودیم. علمای اصفهان از اصفهان آمدند به قم و علمای بلاد هم از اطراف جمع شدند در قم و نهضت کردند برخلاف اینها. حالا نهضت را شکستند. اینها زور که نداشتند. آنها نهضت را شکستند؛ حالا با فریب یا با هر چی. یک نهضت نهضت علمای خراسان بود:

مرحوم آقازاده و مرحوم آقا سید یونس و سایر علمای آن وقت - همه را گرفتند آوردند در حبس، در تهران. و من خودم مرحوم آقازاده - رضوان الله علیه - را، امیرزا محمود آقازاده - رضوان الله علیه - را دیدم که یک جایی نشسته بود بدون عمامه. با اینکه تحت مراقبت بود، یک جایی نشسته بود بدون عمامه کسی هم حق نداشت پیش او برود؛ و ایشان را بدون عمامه می بردند توی خیابان به دادگستری، محاکمه می کردند. آن وقت هیچ خبری از این احزاب نبود. در این قیامهایی که اینها کردند از این احزاب اصلاً خبری نبود؛ بودند اما مرده بودند. یک نهضت هم از آذربایجان شد: مرحوم امیرزا صادق آقا، مرحوم انگجی، آنها هم نهضت کردند. آنها را هم گرفتند، بردند. مدتها در تبعید بودند که مرحوم امیرزا صادق آقا بعد از آن هم که گفتند که شما آزادید دیگر نرفت به آذربایجان؛ در صورتی که آذربایجان او را خیلی گرامی می داشتند، هیچ دیگر نرفت. در قم آمدند و تا آخر عمرشان در قم بودند و ما هم خدمتشان می رسیدیم.

مرحوم مدرس - رحمة الله - خوب، من ایشان را هم دیده بودم. این هم یکی از اشخاصی بود که در مقابل ظلم ایستاد؛ در مقابل ظلم آن مرد سیاهکوهی، آن رضاخان قلدر ایستاد و در مجلس بود... ایشان را به عنوان طراز اول، علما فرستادند به تهران و ایشان با گاری آمد تهران. از قراری که آدم موثقی نقل می کرد، ایشان یک گاری آنجا خریده بود و اسبش را گاهی خودش می راند، تا آمد به تهران، آنجا هم یک خانه مختصری اجاره کرد. و من منزل ایشان مکرر رفتم؛ خدمت ایشان - رضوان الله علیه -^۲

ولی رعایت احترام و حفظ جایگاه استاد آن چنان در نزد امام اهمیت داشت که در طول پانزده سال مرجعیت آن بزرگوار (۱۳۰۰ الی ۱۳۱۵ ه. ش) حضرت امام تنها به درس و بحث مشغول بود و هیچ سخن یا نوشته ای یا حرکتی از ایشان در خصوص مسائل روز سراغ نداریم. و به این نیز تنها اکتفا ننموده بالاترین تمجیدها و تعریفها را از آن مرحوم نموده است.

در کتاب دیوان حضرت امام قطعه شعری وجود دارد که در بخشی از آن می خوانیم:

راستی این آیت الله گمر در این سامان نبودی	کشتی اسلام را از مهر پشتیبان نبودی
دشمنان را اگر که تیغ حشمتش بر جان نبودی	اسمی از اسلامیان و رسمی از ایمان نبودی
حَبَدًا از یزد، کز وی، طالع این خورشید جان شد	
جای دارد گمر نهد رو آسمان بر آستانش	لشکر فتح و ظفر گردد همواره جان فشانش
نیر اعظم به خدمت آید و هم اخترانش	عبد درگه، بنده فرمان شود، نه آسمانش
	چون که بر کشتی اسلامی یگانه پشتیبان شد
حوزة اسلام کز ظلم ستمکاران زبون بود	پیکرش بی روح و روح اقدسش از تن تپرون بود



روحش افسرده ز ظلمِ ظلم‌اندیشان دون بود
 قلب پیغمبر، دل حیدر ز مظلومیش خون بود
 از عطایش باز سوی پیکرش روح روان شد
 ابر فیضش بر سر اسلامیان گوهرفشان است
 داد علمش شده دستان شهود داستان است
 باد عدلش از فراز شرق تا غرب وزان است
 حجت کبری ز بعد حضرت صاحب زمان است
 آنکه از وجودش، زمین ساکن، گریان آسمان شد^۴

۲. دوران تدریس و تألیف

پس از رحلت مرحوم آیت‌الله حایری در سال ۱۳۱۵ هـ. ش حضرت امام رسماً وارد حوزه تدریس شد و درس اخلاق خود را آغاز نمود. البته ایشان در دوران حضور مرحوم حایری و در ایامی که در مدرسه دارالشفاء و فیضیه سکونت داشتند همواره در کنار تحصیل به تدریس هم مشغول بودند ولی عنوان مدرس حوزه و تدریس عمومی با تدریس اخلاق آغاز می‌شود. با این وجود همواره مراعات حال رهبران و مراجع عصر خود را نموده و از آنان حمایت می‌کردند. به عنوان مثال پس از رحلت آقای حایری مدیریت حوزه بر عهده سه تن از مراجع که به مراجع ثلاث مشهور شدند قرار گرفت که عبارتند از مرحوم آیت‌الله سید محمد تقی خوانساری، مرحوم آیت‌الله سید محمد حجت و آیت‌الله سید صدرالدین صدر. حضرت امام همواره مقید بودند در نماز جماعت آیت‌الله خوانساری که در فیضیه نماز می‌خواندند حضور یابند و دوری منزل از مدرسه مانع حضور دائمی ایشان در نماز نمی‌شد. و زمانی که مرحوم آیت‌الله خوانساری در درس فقه خود قائل به وجوب اقامه نماز جمعه در زمان غیبت شدند و در مسجد امام حسن عسکری (ع) قم اقامه نماز جمعه نمودند، حضرت امام خود را مقید به حضور در این نماز دانسته و همواره در این نماز جمعه شرکت می‌کردند. حفظ احترام آقای خوانساری تنها به زمان مدیریت ایشان بر حوزه اختصاص نداشت بلکه تا پایان عمر آن مرحوم، حضرت امام بر حفظ جایگاه و موقعیت ایشان تأکید داشته و هر گونه خدمتی از دستشان بر می‌آمد انجام می‌دادند. مرحوم آیت‌الله سلطانی طباطبایی در خاطرات خود می‌گویند:

«پس از رحلت آیت‌الله خوانساری، مرجع بیدار و مجاهدی که تا پایان عمر در راه خدمت به حوزه‌های علمی و مبارزات ضد استعماری تلاش می‌کرد آیت‌الله بروجردی به دلیل تحریک و

ارباب برخی اطرافیان، حاضر نبود که در مراسم تشییع جنازه و نماز بر پیکر آن مرحوم شرکت کند. وقتی امام از تصمیم ایشان آگاه شدند توسط یکی از دوستان خود که طرف قرب و اعتماد آیت‌الله بروجردی نیز بود، عواقب ناگوار این تصمیم را یادآور گردیده و ایشان را از آن کار برحذر داشتند. به دنبال همین اقدام بود که سرانجام آیت‌الله بروجردی بر جنازه آیت‌الله خوانساری نماز خواند.^۵

حضرت امام در این دوران وقتی متوجه شدند شبهات منحرفین و افراد ضد‌دین نظیر احمد کسروی، علی‌اصغر حکمی‌زاده، محمدتقی منزوی، علی‌دشتی و فضای کمونیستی حاکم توسط حزب توده عرصه را بر حوزه‌ها و روحانیون تنگ کرده و از هر طرف به مبانی دینی و اعتقادی شیعه هجمه و حمله صورت می‌گیرد، درس و بحث را رها کرده و ظرف مدت کوتاهی کتاب وزین و متقن کشف اسرار را می‌نویسند ولی برای اینکه قصد مطرح نمودن خود را نداشتند و برای اقتدار مرجعیت تشیع این عمل را انجام داده بودند حاضر نشدند نام خود را ذکر کنند و چاپهای اولیه این کتاب بدون ذکر نام نویسنده چاپ شده است.

مرحوم آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی که رهبری نهضت ملی شدن نفت را در کنار دکتر محمد مصدق بر عهده داشت یکی دیگر از افرادی است که حضرت امام تلاش بسیار در حفظ جایگاه و موقعیت وی در میان جامعه و خصوصاً روحانیون داشتند. این در حالی بود که ایشان به روش و سلوک سیاسی آن مرحوم اعتراض داشته و آن را قبول نداشتند. حضرت امام در این خصوص می‌فرمایند:

«در خلال نهضت آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق که جنبه سیاسی نهضت قوی‌تر بود، در نامه‌ای به کاشانی نوشتم که لازم است برای جنبه دینی نهضت اهمیت قائل شود. او به جای اینکه جنبه مذهبی را تقویت کند و بر جنبه سیاسی چیرگی دهد به عکس رفتار کرد، به گونه‌ای که رئیس مجلس شورای ملی شد و این اشتباه بود.»^۶

ولی با این وجود، چون آیت‌الله کاشانی در مسیر مبارزه با شاه بود و رهبری سیاسی روحانیت آن عصر را بر عهده گرفته بود مورد حمایت همه‌جانبه ایشان بود و فرمود:

«باید آیت‌الله کاشانی را که در کار است یاری و تأیید کرد.»^۷

و در زمانی که به واسطه تبلیغات ضداسلامی و همراهی بعضی از مقامات کشوری که داعیه

□ «امام مرد خدا بود. حرکت و سکون او، سخن گفتن و سکوت او بر محور وظیفه می‌گشت»

□ حضرت امام همواره بر ریاست و مرجعیت آیت‌الله بروجردی تأکید داشتند و هیچگونه حرکتی که باعث برهم خوردن وحدت جامعه و یا تضعیف موقعیت ایشان بشود انجام ندادند

ملی‌گرایی داشتند آقای کاشانی مورد بی‌احترامی و هتک حرمت قرار گرفته بود امام همواره به ایشان احترام می‌کرد. حضرت امام در این خصوص می‌فرمایند:

«شروع کردند به جوسازی. آن‌طور جوسازی کردند که یک سگی را عینک به آن زدند - و آن‌طور که من شنیدم - عینک زدند و از طرف مجلس آوردند این طرف و به اسم آیت‌الله. و من خودم در یک مجلسی بودم که مرحوم آقای کاشانی وارد شد در آن مجلس، مجلس روضه بود، هیچ‌کس پا نشد. من پا شدم و یکی از علمای تهران که الآن هم هستند و من جا دادم به ایشان - جا هم ندادند - این جو را درست کرده بودند برای آقای کاشانی که دیگر از منزلش نمی‌توانست بیرون بیاید.»^۱

در زمانی که آیت‌الله کاشانی در بستر بیماری افتاده و به واسطه تبلیغات مسموم در میان حوزویان و طلاب کسی به عیادت ایشان نمی‌رفت. حضرت امام جلسه درس خود را که کمتر زمانی تعطیل می‌شد تعطیل نموده و رسماً اعلام کردند برای عیادت آقای کاشانی به تهران رفته‌اند. و پس از فوت آن مرحوم نیز دو روز مجلس ختم اعلام نمودند و خود در آن مجالس شرکت کردند.

اوج کرامت و عنایت حضرت امام نسبت به مرجعیت و رهبری را می‌توان در تعامل ایشان با

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی مشاهده کرد.

در سراسر دورانی که آقای بروجردی در قم حضور داشتند یعنی از سال ۱۳۲۴ الی ۱۳۴۰ هـ. ش امام همواره به عنوان یار و مددکار آن مرحوم بود و از هیچ اقدامی برای عظمت ایشان کوتاهی نکردند.

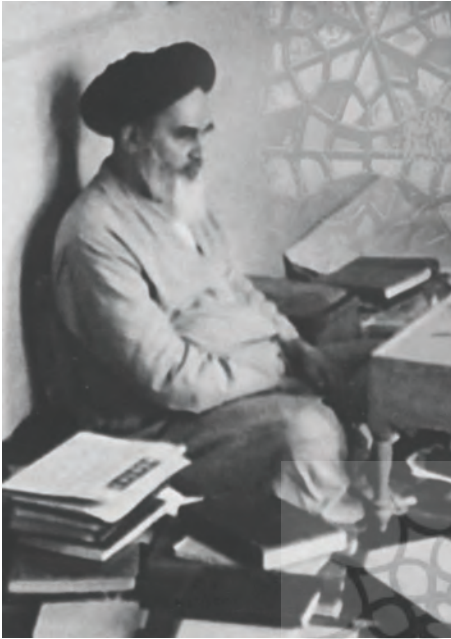
مرحوم حاج سیداحمد خمینی می گوید:

«از مسائلی که امام برای حیات علمی حوزه علمیه بعد از رحلت مرحوم آقای حائری یزدی ضروری می دانستند، حضور آیت الله بروجردی در قم بود؛ که از نظر علم و فضایل اخلاقی از علمای طراز اول بودند. لذا امام برای اقامت ایشان در قم تلاش وسیعی کردند و وقتی مرحوم آیت الله بروجردی برای عمل جراحی به بیمارستان فیروزآبادی شهر ری آمدند، طبق گفته مادرم، امام گاهی پنجاه تا شصت نامه برای علمای سراسر کشور دستنویس می کردند که از آقای بروجردی بخواهند به قم تشریف بیاورند و بالاخره بر اثر تلاشهای همه جانبه علما و بخصوص حضرت امام، مرحوم آیت الله بروجردی برای اقامت در قم راضی شدند.»^۹

پس از انتقال آقای بروجردی به قم برای اینکه اقامت آن مرحوم در قم دائمی شود و مشکلات ایشان را از ادامه حضور در این شهر منصرف نکند به هر اقدام ممکن دست زدند از جمله در نامه ای خطاب به مرحوم محمدتقی فلسفی چنین می نویسند:

بسم الله الرحمن الرحيم

«به عرض عالی می رساند، ان شاء الله وجود محترم عالی مقرون به صحت و سلامت است. ضمناً لازم می دانم جنابعالی را متذکر یک امر مهم حیاتی کنم. شاید با فکر صائب و لسان گویای شیرین خود بتوانید اقدامی کنید که موافق رضای خدای تعالی و صلاح حال جامعه باشد. البته می دانید که مسلمین تاکنون چه فرصتهایی از دست داده و چه سنگرهایی را تسلیم دشمنان خود کرده اند که تذکر آنها جز آنکه موجب حسرت و تأسف شود نتیجه ندارد. عده ای از آنها به واسطه جهالت به وضعیت دنیا یا به واسطه سوء تبلیغات دشمنان، و عده ای دیگر برای گرمی بازار خود با عقلایی که می خواستند اقدام به اصلاح نمایند معارضه و مبارزه کرده و می کنند تا نفخ صور. اکنون رشته باریکی که برای ما مانده است یکی رشته تبلیغات است که می بینید به چه صورت درآمده و چه اشخاصی متصدی آن به غیر حق هستند، و یکی رشته تحصیل علوم دینی است که رشته تبلیغات نیز از آن سرچشمه می گیرد. قوام رشته تعلیمات دینی اکنون به حوزه های علمیة نجف و قم و اصفهان و مشهد و بعضی بلاد دیگر متقوم است که اکنون اداره و سرپرستی آنها



□ وقتی امام خمینی به نجف تبعید شدند همواره بر حفظ احترام و موقعیت مراجع نجف تأکید داشتند و هرگز حاضر نشدند اقدامی انجام دهند که کوچکترین بی‌احترامی به آنها صورت گیرد

نوعاً به حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی آقای بروجردی محول است، و اینطور که بنده می‌بینم خطر انحلال به آنها متوجه شده است؛ زیرا از طرفی وکلای ایشان که در بلاد هستند غالباً بی‌اثر هستند و از طرفی بسیاری از علمای بلاد از وجوه جلوگیری می‌کنند و نمی‌گذارند به ایشان برسد، و از طرفی در تهران و بعضی بلاد دیگر، بعضی مغرضین، تبلیغات سوء بر علیه ایشان می‌کنند و از طرفی خود ایشان حاضر نیستند آنطور که مرحوم آیت‌الله اصفهانی و مرحوم آیت‌الله قمی - قدس سرهما - به تجار و بازرگانان مراجعه می‌کردند و شرح احتیاج حوزه‌های علمیه را می‌دادند اقدام در این امر کنند. و از طرفی کسی که دلسوز به حال ایشان و حوزه‌های علمیه باشد کمتر یافت می‌شود. این امور دست به هم داده است و موجب شده است که این سنگر را نیز خدای نخواستہ از دست بدهیم.

اکنون معظمله از چند ماه به این طرف مبالغی مقروض شده‌اند، چه برای نان نجف و سامره و چه برای شهریه قم و اصفهان و گاهی مشهد و جاهای دیگر. و بالجمله مخارج مرحوم سید - رحمة الله - مع‌الاضافه علی الظاهر به گردن ایشان آمده و همان توقعات هست و وجوه برای ایشان

نمی‌رسد و حیف و میل می‌شود. البته می‌دانید کانون وجود، تهران است و تهران را از قراری که بعضی می‌گفتند در صد، هشتاد از وجود کلیه ایران مربوط به آن است و جنابعالی را عموم طبقات می‌شناسند و زبان گویای شما در نوع مؤثر است. لکن صرف منبر فایده ندارد. این مطلب یک مجمع خصوصی لازم دارد که از تجار محترم خیرخواه و با کمک و مساعدت امثال آقای حاج میرزا علیقلی کاشانی و آقای شالچی و آقای خسروشاهی و آقای بازرگان و آقای مصطفوی و هر که صلاح می‌دانید مطلب را به طور وافی تذکر دهید بلکه بتوانند اولاً قروض ایشان را به فوریت ادا کنند و ثانیاً به طور اساسی یک تعهدی بکنند که مرتباً در هر ماه هرکس به مقدار مقدور مساعدت کند و اگر جزئی تسامحی شود می‌ترسم امر به جایی منجر شود که موجب تأسف و تأثر شود و نتیجه نداشته باشد. والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته.»^۱

مرحوم آیت‌الله سلطانی طباطبایی در مورد تلاش حضرت امام برای ادامه حضور آیت‌الله

العظمی بروجردی می‌گوید:

«وقتی آیت‌الله بروجردی پذیرفتند که - بعد از مرخصی از بیمارستان در تهران - به طور موقت به قم بیایند، پس از گذراندن دوران بیمارستان وارد قم شدند و با نهایت احترام مورد استقبال قرار گرفتند. دو سه ماه که گذشت روزی امام به من فرمودند: «شنیده‌ام آیت‌الله بروجردی تصمیم دارند از قم بروند. شما این موضوع را تحقیق کنید، اگر ایشان قم را ترک کنند برگرداندن ایشان مشکل است.»

در آن زمان آقای بروجردی عصرها درس خارج فقه می‌دادند. پس از درس خدمتشان عرض کردم: شنیده‌ام تصمیم مراجعت دارید، آیا واقعیت دارد؟ فرمودند: شاید.

پرسیدم: چرا؟

گفتند: در تهران عده‌ای به من وعده دادند که در قم به من کمک کنند تا بتوانم سر و سامانی به اوضاع بدهم، اما تاکنون خبری از آنها نشده است.

امام قبلاً به من گفته بودند اگر آیت‌الله بروجردی مسائل مالی را بهانه کردند، به ایشان بگویید آقایان اهل علمی که از شما دعوت کرده‌اند، نظرشان استفاده مالی از شما نبوده است، بلکه به خاطر استفاده علمی بوده است؛ لذا اگر تا ده سال در قم شهریه ندهید، نقصی بر شما نیست و چنین انتظاری هم از شما نمی‌رود.

اصرار امام در مقیم کردن آقای بروجردی در قم روی این جهت بود که می‌فرمودند قم از جهت علمی ناقص است و جبران آن به بودن ایشان خواهد بود؛ لذا یک روز به من فرمودند: «حیف قم، که آیت‌الله بروجردی در آن نیستند. کاش وضعی پیش می‌آمد که ایشان به قم می‌آمدند.»

لذا امام بیشترین کوشش را برای آمدن آیت‌الله بروجردی به قم کردند و بعد که موفق شدند، در ترویج مقام علمی ایشان بسیار کوشیدند.^{۱۱}

حضرت امام جدا از تلاش برای استقرار آقای بروجردی در قم سعی و تلاش وافر برای رفع حوایج ایشان داشته و حتی در مواردی به اقداماتی دست زده‌اند که مخالف شأن یک مدرس بزرگ و مجتهد مسلم که دارای پایگاه اجتماعی مهم در جامعه است، می‌باشد. به عنوان مثال به دو مورد از آنها اشاره می‌کنم.

حضرت آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی می‌فرماید:

«امام از جمله کسانی بودند که تلاش بسیاری کردند تا مرحوم آیت‌الله بروجردی به قم بیایند. مرحوم پدرم نقل می‌کرد: پس از آن که آیت‌الله بروجردی وارد قم شدند، حاج آقا روح‌الله به من فرمودند: «بالاخره ما آقا را به قم آوردیم، اکنون نگه داشتن ایشان با شماست».

امام به دلیل احساس وظیفه‌ای که نسبت به حوزه می‌کردند، از هیچ کار و تلاشی به عنوان کمک به آیت‌الله بروجردی کوتاهی نمی‌کردند؛ حتی از انجام دادن کارهایی که در ظاهر در شأن ایشان هم نبود، ابایی نداشتند؛ به طور مثال تلاش می‌کردند که برای مرحوم بروجردی پشه‌بند تهیه و آن را نصب کنند و امثال اینها.^{۱۲} و یکی از دیگر روحانیون نقل می‌کند:

«آیت‌الله بروجردی در سفر اولی که به قم تشریف آوردند، مورد توجه علما و مخصوصاً امام بودند. ایشان به اندازه‌ای به آقای بروجردی توجه داشتند که من خودم دیدم یک بار که عبای آیت‌الله بروجردی نیاز به تطهیر داشت، امام خمینی عبای خودشان را بر دوش آیت‌الله بروجردی گذاشتند و عبای ایشان را بردند و آب کشیدند و آوردند.»^{۱۳}

حضرت امام برای تقویت جایگاه علمی و مرجعیت آیت‌الله العظمی بروجردی خود در درس ایشان حاضر شده و درس ایشان را نیز می‌نوشتند که تقریرات حضرت امام از درس آقای بروجردی اخیراً به چاپ رسیده است. این در حالی بود که در آن زمان خود امام کرسی تدریس داشت و شاگردان زیادی پای درس ایشان حاضر می‌شدند.

آیت‌الله واعظزاده خراسانی می‌گوید:

«امام، پس از پایان درس خود به اتفاق تمامی شاگردان به درس مرجع بزرگ جهان تشیع، آیت‌الله بروجردی حاضر می‌شدند. این در حالی بود که امام در درس فقه و اصول خود چهارصد،

پانصد نفر شاگرد را اداره می‌کردند.^{۱۴}

حضرت امام علاوه بر شرکت در درس حتی پس از پایان درس آیت‌الله بروجردی را تا در منزل ایشان مشایعت نموده و احترام را به حد اعلی می‌رساندند.

آیت‌الله حاج شیخ علی پناه اشتهاردی می‌گوید:

«امام، سالها در درس فقه و اصول آیت‌الله بروجردی شرکت می‌کردند و خیلی بیشتر از آنکه طلبه‌ای به استادش احترام می‌گذارد، به ایشان احترام می‌گذاشتند. گاهی که آیت‌الله بروجردی پیاده به منزل می‌رفتند امام تا در منزل آیت‌الله بروجردی، ایشان را همراهی می‌کردند.^{۱۵} البته مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی نیز عنایت ویژه‌ای به امام داشت و مأموریت‌های مهمی به ایشان واگذاری می‌کردند مانند اعطای وکالت تام به ایشان در ایامی که در قم حضور نداشتند یا برای بررسی مشکلات و حوادثی که رخ می‌داد.

مرحوم آیت‌الله سلطانی طباطبایی می‌گویند:

«آیت‌الله بروجردی به امام بسیار احترام می‌گذاشتند؛ که این احترام متقابل و طرفینی بود. آقای بروجردی به امام علاقه شدیدی داشتند و مأموریت‌های مهمی را به ایشان محول می‌کردند. مثلاً در مشهد حادثه‌ای اتفاق افتاد که امام را با اختیارات تام آنجا فرستادند که دو ماه طول کشید. در نهاوند هم مسأله‌ای پیش آمد که باز امام از طرف آقای بروجردی برای حل آن به نهاوند رفتند.^{۱۶} این شیوه و منش حضرت امام فقط برای استقرار و مطرح شدن آقای بروجردی بود. حضرت امام به محض آنکه احساس کردند مأموریت خود را به اتمام رسانده‌اند به کلی از بیت آقای بروجردی کناره گرفته و به درس و بحث خود مشغول شدند و می‌فرمودند:

«غرض این بود که بفهمانیم ایشان مرجع است. حال که به هدف رسیدیم ما هم یک طلبه‌ایم باید درس خودمان را بخوانیم.»^{۱۷}

آیت‌الله جعفر سبحانی در این خصوص می‌گویند:

«در دوران زعامت آیت‌الله بروجردی سکوت باشکوهی را از امام شاهد بودیم که از روز ورود مرحوم بروجردی به قم تا روز درگذشت ایشان گرد مسائل سیاسی نگشتند و کاری جز تدریس و تألیف و سعی در تهذیب نفوس و تذکر به مراجع، بالاخص مرجع بزرگ، مرحوم آقای بروجردی نداشتند. در حالی که انتظار می‌رفت که نویسنده کتاب کشف اسرار آن افکار سیاسی را در این فضای نیمه باز سیاسی تعقیب کند ولی برعکس، جز سکوت و قلم زدن و تربیت شاگرد به

□ «امام به اندازه‌ای از خودخواهی و خودبینی و خودنمایی دور بودند که انسان را به شگفتی وامی‌دارد.»

□ در زمانی که عبدالسلام عارف (حاکم وقت عراق) می‌خواست برای تضعیف موقعیت آیت‌الله حکیم با سایر مراجع ملاقات بکند، امام اجازه چنین ملاقاتی را ندادند و فرمودند: حوزه علمیه نجف رئیسش آقای حکیم است

چیزی نپرداختند. چه شد که آن غرش و فریادهای کوبنده امام پس از ورود مرحوم آقای بروجردی به قم به خاموشی گرایید؟ نکته آن این است که امام مرد خدا بود. حرکت و سکون او، سخن گفتن و سکوت او بر محور وظیفه می‌گشت. پس از زعامت گسترده مرحوم بروجردی، دیگر امام وظیفه جز «النصيحة لائمة المسلمين» نداشتند و به همین جهت در این مقطع فقط به بحثهای علمی و تربیتی پرداختند. این سکوت امام در برابر مرحوم آقای بروجردی همانند سکوت علی(ع) در برابر پیامبر(ص) بود.^{۱۸}

مرحوم علی دوانی نیز در این خصوص می‌گوید:

«امام برای اینکه در مقابل مرجع اعلم و مطلق عصر، جبهه نگیرند، گوشه‌گیری را انتخاب کردند. بیشتر در خانه بودند، و حتی درس را هم در خانه می‌گفتند، فقط برای رفتن به حرم مطهر حضرت معصومه(ع) یا نماز مغرب و عشا در صحن مطهر، حجره محل دفن آیت‌الله شهید حاج شیخ فضل‌الله نوری و شرکت درمجلس روضه آیت‌الله بروجردی، و گاهی هم برای دیدن ایشان، از خانه بیرون می‌آمدند.»^{۱۹}

این گوشه‌گیری و انزوای حضرت امام هرگز باعث نگردید ایشان کوچکترین اهانتی یا اسائه ادبی را نسبت به آقای بروجردی اجازه دهند بلکه همواره بر عظمت و احترام ایشان تأکید می‌کردند.

امام بارها می‌فرمودند:

«در سر حد کرامت است. یک پیرمرد، به این خوبی حوزه علمیه را، بلکه عالم تشیع را اداره می‌کند.»^{۲۰}

و علی‌رغم اینکه بعضی از اطرافیان آقای بروجردی برخوردهای ناروایی با حضرت امام داشتند، ایشان همواره بر حفظ مقام و موقعیت آقای بروجردی تأکید داشته و دیگران را از بی‌حرمتی نسبت به آن مرحوم پرهیز می‌دادند. آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی می‌فرماید:

«امام، حفظ موقعیت آیت‌الله بروجردی را شرعاً لازم می‌دانستند. شاهد بر این مدعا ماجرای است که مرحوم آقای اشراقی برایم نقل کرد. ایشان که از دوستان قدیمی من بود و مدتی هم با مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی سه نفری مباحثه می‌کردیم، می‌گفت: تازه با خانواده امام وصلت کرده بودم. تابستان بود و امام برای ییلاق به همدان رفته بودند. در همان زمان، روابط ایشان در ظاهر با آیت‌الله بروجردی خوب نبود. من برای دیدن امام به همدان رفتم. با خودم فکر کردم حالا که امام قدری از آیت‌الله بروجردی رنجش خاطر دارد بد نیست انتقادی از آیت‌الله بروجردی بکنیم. تا شروع به صحبت درباره ایشان کردم، امام قیافه‌شان را درهم کشیدند و سرشان را پایین انداختند. بعد سرشان را بلند کردند و فرمودند: «آقای اشراقی! من به کسی اجازه نمی‌دهم به زعم مسلمین اهانت کند. هرکس و در هر مقامی که باشد.»^{۲۱}

حضرت امام این روش و سیره را تا پایان عمر آن مرحوم و حتی پس از درگذشت مرحوم بروجردی ادامه داد و همواره بر ریاست و مرجعیت آقای بروجردی تأکید داشت و هیچگونه حرکتی که باعث برهم خوردن وحدت جامعه و یا تضعیف موقعیت آقای بروجردی بشود انجام ندادند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال هفتم علوم انسانی

۳. دوران مبارزه و تبعید

پس از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی، حضرت امام هرگز دنبال مطرح کردن خود و کسب عنوان مرجعیت نبودند و لذا به تشیع جنازه آقای بروجردی نیامدند و مجلس ختم هم برای ایشان اعلام نکردند تا زمینه طرح مرجعیت ایشان فراهم نگردد. آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی در این خصوص می‌فرماید:

«امام به مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی خیلی معتقد بودند و من درباره کسی ندیدم که آیت‌الله العظمی بنویسند مگر درباره آقای بروجردی. در همان روزهای بعد از فوت آقای بروجردی

دیدم امام در یکی از نوشته‌هایشان از آن فقید سعید با لقب آیت‌الله العظمی نام برده بودند و در یکی از صحبت‌هایشان درباره‌ی ایشان می‌فرمودند: «آقای بروجردی برای عالم اسلام و جامعه مسلمین دیوار بلندی بود که فروریخت.»

امام با همان علاقه‌ای که به آقای بروجردی داشتند و عزت اسلام را در خانه این مرد بزرگ می‌دیدند، برای آنکه تشییع جنازه مرجع تقلید تبعاتی برای ایشان نداشته باشد و نیز چون ممکن بود دوستانشان برای معرفی ایشان به عنوان مرجع تقلید فعالیتی بکنند که دون شأن افراد وارسته است، اصلاً به تشییع جنازه نیامدند...»^{۲۲}

حضرت امام در جلسه‌ای که برای مدیریت حوزه پس از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی برگزار گردید مسئولیتی را بر عهده نگرفتند و فرمودند آقایان هستند و من نیز یک طلبه خواهم بود. ولی پس از حمله رژیم به حوزه و مبانی دینی جامعه که با طرح لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی و پس از آن با طرح انقلاب سفید آغاز گردید، حضرت امام ابتدا همه علما و روحانیون طراز اول حوزه را فراخوانده و سعی نمودند اقدامی جمعی انجام دهند و چند اعلامیه هم به صورت جمعی منتشر گردید. ولی کم کم حضرت امام در میان جامعه به عنوان مرجع تقلید اعلم شناخته شد و رهبری مبارزه به دست ایشان افتاد. با این حال حضرت امام همواره بر حفظ حرمت سایر مراجع تأکید داشتند و اجازه هتک حرمت و کوچکترین اهانتی به سایرین نمی‌دادند. لذا پس



از آزادی از زندان و حصر در فروردین ماه سال ۴۳ در اولین سخنرانی خود در مسجد اعظم از همه علما و مراجع حمایت نموده و نسبت به همه آنها چه کسانی که در مبارزه وارد شده بودند و چه افرادی که قیام نکرده بودند ادای احترام نمودند. امام در آن سخنرانی خود می‌فرماید:

«و من عاجزم از اینکه تشکر کنم از جمیع ملت‌های مسلمین، اسلام؛ تشکر کنم از ملت بزرگ ایران، جمیع اصناف، جمیع طبقات، اینهایی که با ما همکاری کردند، اینهایی که در غم ما غم خوردند. تشکر بزرگ کنم از مراجع تقلید عظیم‌الشأن؛ زحمت کشیدند، تهران رفتند، اهانت‌ها دیدند در آنجا؛ زحمت‌ها کشیدند در آنجا. مراجع بزرگ از بلاد جمع شدند در مرکز؛ از مشهد تشریف آوردند؛ از اهواز تشریف آوردند؛ از قم اعظم ما تشریف بردند؛ مراجع ما تشریف بردند؛ نجف همراهی کرد؛ قم، آن کسی هم که اینجا بود همراهی می‌کرد.^{۳۳} همه، همه با هم دست دادند به هم؛ فهمانند به اینکه ما ملت زنده هستیم؛ ما برای آزادی این ملت به همه جور حاضریم؛ یکی‌مان فحش می‌خورد؛ ما به همه چیزش حاضریم. حالا هم همین مراجع عظام تشریف دارند - کثر الله امثالهم؛ همان مراجع نجف تشریف دارند - کثر الله امثالهم؛ همان مراجع تهران و مشهد تشریف دارند - کثر الله امثالهم. اسلام این نیست که یک فرد داشته باشد، دو فرد داشته باشد، همه سرباز اسلامند؛ همه سربازان اسلامند؛ همه علما جان‌نثار اسلامند؛ نمی‌شود نباشند؛ همه هستند الحمدلله. همه دست به هم داده‌اند، چه آنکه صلاح دیده است که به ملایمت کار را انجام بدهد، چه آن که صلاح دیده است با حدت کار را انجام بدهد؛ همه اینها از ما هستند. من لسانم ضعیف است که تشکر کنم از این افراد برجسته، از این علمای بزرگ؛ من نمی‌توانم تشکر کنم؛ خدای تبارک و تعالی آنها را حفظ کند [آمین حضار]؛ خدای تبارک و تعالی سایه آنها را بر سر ما و مسلمین مستدام بدارد [آمین حضار]. ما همه یک هستیم؛ یک؛ افراد زیاد، لکن آرا واحد؛ یک هستیم؛ همه یک هستیم. گمان نکنند که کسی گمان نکند که، بشود با پخش یک چیزهای مسموم بتواند که بین علمای اسلام جدایی بیندازد؛ هیچ امکان ندارد این مطلب؛ ما همه با هم هستیم؛ ما برای ذب از اسلام و ذب از استقلال و ذب از کیان اسلام، همه یک هستیم، یک حلقوم داریم. گمان نشود که خدای نخواست، بچه‌ها خیال کنند که اختلافی در کار هست.

و من یک نصیحت می‌کنم به بچه‌های طلاب؛ طلاب جوان که تازه آمده‌اند و حاد و تندند؛ و آن این است که آقایان متوجه باشید اگر چنانچه شطر کلمه‌ای به یک نفر از مراجع اسلام، شطر کلمه‌ای اهانت بکند کسی به یک نفر از مراجع اسلام، بین او و خدای تبارک و تعالی ولایت منقطع می‌شود. کوچک فرض می‌کنید؟ فحش دادن به مراجع بزرگ ما را کوچک فرض می‌کنید؟ اگر به واسطه بعضی از جهالت‌ها لطمه‌ای بر این نهضت بزرگ وارد بشود، معاقبید پیش خدای تبارک و

□ همسر شاه در اوج انقلاب اسلامی با یکی از علمای نجف ملاقات کرد. وقتی از امام خمینی برای تحریم آن مرجع سؤال کردند، ایشان اجازه ندادند

□ زمانی که عده‌ای به حمایت از آیت‌الله شریعتمداری دست به تظاهرات زده، اقدام به پاره کردن عکس امام و اهانت به ایشان نمودند حضرت امام همگان را از هرگونه اقدامی منع کردند و اجازه ندادند کسی از امام دفاع کند

تعالی؛ توبه‌تان مشکل است قبول بشود، چون به حیثیت اسلام لطمه وارد می‌شود. اگر کسی به من اهانت کرد، سیلی به صورت من زد، سیلی به صورت اولاد من زد، والله تعالی راضی نیستم در مقابل او کسی بایستد دفاع کند؛ راضی نیستم. من می‌دانم، من می‌دانم که بعضی از افراد یا به جهالت یا به عمد می‌خواهند تفرقه مابین این مجتمع بیندازند. تفرقه بین این مجتمع معنایش این است که در اسلام خدای نخواستہ خلل واقع بشود؛ استعمار به آرزوی خودش برسد.

ما خودمان را باید فدا کنیم برای اسلام؛ آمال و آرزویمان را باید فدا کنیم برای اسلام. همه مراجع از شصت به آن طرفند؛ در عشره مشنومه یا میمونه. اگر برای خدا در این عشره از بین برویم، عشره میمونه است؛ و اگر چنانچه باز به [دنبال] آمال و آرزو باشیم مشنومه. همه مراجع از شصت به آن طرف هستند؛ دیگر می‌شود که این اشخاصی که ریششان را در اسلام سفید کرده‌اند، اینها خدای نخواستہ برخلاف مصالح اسلام عملی بکنند؛ نمی‌شود آقا. اگر یوقت اختلاف اجتهاد در کار باشد؛ مثل سایر مسائل شرعیه اختلاف اجتهاد در کار باشد، بچه‌ها و جوانها نباید دخالت بکنند؛ خطرناک است؛ دشمن بیدار است. گمان نکنید که فحش به یک نفر است؛ فحش به یک جامعه اسلامی است؛ اهانت به یک جامعه اسلامی است؛ وهن وارد شدن بر یک جامعه اسلامی است. من که اینجا نشسته‌ام دست تمام مراجع را می‌بوسم؛ تمام مراجع اینجا، نجف، سایر بلاد، مشهد، تهران هر جا هستند، دست همه علمای اسلام را من می‌بوسم. مقصد بزرگتر از این است آقا. من دست برادری دراز می‌کنم به تمام ملت‌های اسلام، به تمام مسلمین دنیا؛ در شرق و غرب عالم هر چه مسلم هستند، من از اینجا دست برادری دراز می‌کنم و دست آنها را می‌فشارم. ما خاضع

هستیم برای همهٔ علمای اسلام؛ شما هم باید خاضع باشید؛ همه، همه باید خاضع باشید. این هم امری است که به حضرات آقایان [گفتم]. البته نمی‌گویم واقعه‌ای هست؛ ان شاء الله هیچ ابدأ نیست؛ اما جوانند، بچه‌اند، گاهی وقتها عصبانیتی پیدا می‌کنند از این امور. آقا ما اهل یک ملت، اهل یک مملکت، اهل یک دیانت، اهل یک بساط، همه بر خوان نعمت خدای تبارک و تعالی نشسته‌ایم؛ همه باید شکر این نعمت را بگزاریم که یک همچو مراجع بزرگ داریم؛ متشکر باشیم از خدا که یک همچو مراجع بزرگ داریم؛ متشکر باشیم از خدا که یک همچو افراد برجسته داریم؛ قدردانی کنیم از آنها؛ عزت آنها، عزت اسلام است؛ اهانت به آنها اهانت به اسلام است. توجه داشته باشید، مبدا یقوکت خدای نخواست، یک اهانتی به یک مسلمی، یک اهانتی به یک مرجعی، یک اهانتی به یک مؤمنی بشود که خدای تبارک و تعالی راضی نیست؛ و من می‌ترسم که یقوکت خدای تبارک و تعالی ما را اخذ بکند، اخذ عزیز مقتدر.^{۲۴}

وقتی حضرت امام به نجف تبعید شدند همواره بر حفظ احترام و موقعیت مراجع نجف تأکید داشتند و هرگز حاضر نشدند اقدامی انجام دهند که کوچکترین بی‌احترامی به آنها صورت گیرد. در بدو ورود به نجف هنگامی که امام برای بازدید از مرحوم آیت‌الله العظمی حکیم به منزل ایشان می‌روند. به آقای حکیم می‌گویند:

«من یکی از پیروان شما و از افرادی که اوامر شما را اطاعت می‌کنم هستم. شما امر کنید ما اطاعت می‌کنیم. شما دستور بدهید ما عمل می‌کنیم. چطور شما گمان می‌کنید مطیع ندارید و حال آنکه من یکی از آنها هستم.»^{۲۵}

امام حتی حاضر نشدند کتاب تحریرالوسیله ایشان در نجف توزیع شود چون عبارت زعیم‌الاکبر برای امام روی آن نوشته بودند و ایشان آن را اهانت به دیگران می‌دانستند. حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحمید روحانی می‌گوید:

«امام به اندازه‌ای از خودخواهی و خودبینی و خودنمایی دور بودند که انسان را به شگفتی وا می‌دارد. از جمله وقتی اولین بار کتاب تحریرالوسیله امام در نجف اشرف به چاپ رسید روی آن نوشته بودند زعیم‌الحوزات العلمیه که این لقب خاصی بود که دربارهٔ آقای خویی تعبیر می‌شد. وقتی امام این جمله را روی جلد کتاب خود دیدند مسئول مربوطه را خواستند و به او گفتند: «این کار را به دستور چه کسی انجام داده‌اید؟» و به او اولتیماتوم دادند که «اگر این جمله را از پشت این جلد بر ندارید دستور می‌دهم تمام این کتابها را بریزند توی دجله.»^{۲۶}

حضرت امام همواره در ملاقات با افراد و شخصیتها در نجف بر حفظ جایگاه و مرتبه آقای

حکیم و سایرین تأکید داشتند و سعی می کردند هیچگونه اقدامی انجام ندهند که به این جایگاه لطمه بخورد و در زمانی که عبدالسلام عارف حاکم وقت عراق می خواست برای تضعیف موقعیت آیت الله حکیم با سایر مراجع ملاقات بکند، امام اجازه چنین ملاقاتی را ندادند و به سایر مراجع هم پیغام فرستادند که چنین ملاقاتی انجام ندهند و فرمودند:

«حوزه علمیه نجف رئیسش آقای حکیم است. من در اینجا یک طلبه هستم و این موضوع

درخور شأن آقای حکیم است.»^{۲۷}

و یا زمانی که رژیم بعث عراق آقای حکیم را به عزلت و دوری از اجتماع وادار کرد و ایشان غریبانه در شهر کوفه اقامت می کردند و بواسطه ترس از دولت عراق کسی حاضر نبود به ملاقات ایشان برود. حضرت امام فرزند خود مرحوم حاج آقا مصطفی را به عیادت ایشان فرستادند که دولت بعث وی را دستگیر و زندانی کرد. خود امام نیز به عیادت آقای حکیم رفتند.

۴. دوران رهبری

کرامت و بزرگواری حضرت امام اختصاص به موقعیت زمانی و مکانی و جایگاه اجتماعی نداشت بلکه ایشان در همه حال برای حفظ وحدت جامعه و احترام بزرگان اقدام می کردند. در دوران رهبری و امامت جامعه این روش و منش بسیار واضحتر و شدیدتر گردید و موارد متعدد و زیادی وجود دارد که قابل شمارش نیست ولی برای نمونه می توان به برخورد امام با حادثه ملاقات همسر شاه معدوم در اوج انقلاب با یکی از علمای نجف اشاره کرد که وقتی از امام برای تحریم شهریه آن مرجع از سوی طلاب و روحانیون سؤال کردند ایشان اجازه ندادند.^{۲۸}

و یا زمانی که عده‌ای به حمایت از مرحوم آیت الله شریعتمداری در شهر قم دست به تظاهرات زده، اقدام به پاره کردن عکس امام و اهانت به ایشان نمودند حضرت امام همگان را از هر گونه اقدامی منع کردند و اجازه ندادند کسی از امام دفاع کند. امام در آن ایام در اطلاعیه‌ای می فرمایند:

«من به شما دوستان اکیداً اخطار می‌کنم که هر کس عکس اینجانب را پاره کند یا بسوزاند و

به من ناسزا بگوید و اهانت کند کسی حق ندارد به او تعرض کند و از من طرفداری کند.»

و به این طریق حضرت امام هرگونه بی‌احترامی و هتک حرمتی را برای خود خریدند تا نسبت به سایر مراجع اهانت نشود و مقام مرجعیت تشیع آسیب نبیند. و در ادامه حضرت امام حاضر شدند همه‌گونه اقدامی جهت حفظ جایگاه، آن مرحوم در میان جامعه انجام دهند. مرحوم محمدتقی فلسفی نقل می‌کند:

«یک روز صبح امام به وسیله یکی از دوستان پیغام داد که به فلانی بگویید اینجا بیاید. خدمت ایشان رسیدیم. امام تنها بود. شروع سخن ایشان، گفتگو درباره حزب خلق مسلمان^{۲۹} بود. امام فرمودند:

«ما می‌دانیم که اجانب به خصوص امریکا با این انقلاب خیلی دشمن هستند و با وسائل گوناگون به آن ضربه می‌زنند. حالا اول کار است که آمده‌اند و حزب درست کرده‌اند. این حزب خلق مسلمان علی‌التحقیق ریشه خارجی دارد. این کلمه «خلق» را داخل عنوان حزب گذارده‌اند - مثل اینکه کلمه «دموکراسی» را می‌خواستند داخل نام «جمهوری اسلامی ایران» کرده و بگویند: «جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران»؛ خلق مسلمان هم یعنی همین، خلق در فارسی همین توده است. اینها می‌خواهند از همین حالا میان مسلمانان زمینه جنگ درست کنند و بگویند حزب جمهوری اسلامی و حزب خلق مسلمان. این قضیه ضربه زدن به انقلاب و پایمال کردن خونهای مسلمانان است. می‌خواهند این انقلاب را بکوبند و این موفقیت را از بین ببرند و یک چیز دیگر جایش بگذارند که منافع خودشان را تأمین کند.

مشکل این است که آقای شریعتمداری به نام یک آیت‌الله وابستگی خودش را به این حزب اعلام کرده و آن را وابسته به خود معرفی کرده است. یعنی بین این حزب و بین آقای شریعتمداری ارتباط هماهنگی و هم‌رنگی برقرار است. این کار خیلی خطرناک است. ممکن است تمام زحمتهای هدر برود. اینکه گفتم شما بیایید، برای این است که بگویم پیش آقای شریعتمداری بروید و بطور خصوصی از قول من به ایشان بگویید این کار را اجانب کرده‌اند، شما که این مطلب را پذیرا شده‌اید، یا آگاهید یا ناآگاه. مصلحت شما این است که فوراً در جراید و رادیو و تلویزیون اعلام کنید که از این حزب برکنار هستید و مسائل آن به هیچ وجه به شما ارتباط ندارد، تا حیثیت شما محفوظ باشد.

من همان موقع حرکت کردم و به منزل آقای شریعتمداری رفتم... پیام امام را به ایشان رساندم. اصل پیام این بود که آقای شریعتمداری بنویسد و امضاء کند که من به هیچ وجه به این حزب ارتباط ندارم، و این حزب نیز به من وابستگی ندارد.

وقتی به ایشان پیام را گفتم، موضوع را بسیار عجیب تلقی کرد. گفت: «آقا این حزب متعلق

□ امام خمینی هرگونه بی‌احترامی و هتک حرمتی را برای خود خریدند تا نسبت به سایر مراجع اهانت نشود و مقام مرجعیت تشیع آسیب نبیند

به مسلمانها است؛ من به این حزب بستگی دارم. این را علناً گفته‌ام و همه هم می‌دانند. اگر بگویم بستگی ندارم، مساوی با از بین رفتن اعتبار و حیثیت من است. آیا من خودم را تحقیر کنم و بگویم وابستگی به این حزب ندارم، و آن را نمی‌شناسم؟ من این کار را نمی‌کنم.»

ایشان این عبارت منفی را خیلی محکم می‌گفت. من برگشتم و رفتم خدمت امام و گفتم: «ایشان می‌گویند حیثیت من در خطر است و اگر انصراف خود را اعلام کنم، باید از حیثیت خودم چشم‌پوشی و بسیاری از دوستانم را که پایه‌گذار این حزب بودند از دست بدهم. من این کار را نمی‌کنم.» امام اظهار تأسف کردند و گفتند: «این آقا متوجه قضایا نیست. شما بروید و بگویید حیثیت شما با وابستگی به این حزب از بین خواهد رفت. جدا نشدن از این حزب، مقدمه بر باد رفتن حیثیت شماست. اما اگر جدا شدید، حیثیت شما کاملاً محفوظ می‌ماند و در قم «آقا» بی‌هستید. من به این وسیله با ایشان اتمام حجت می‌کنم. بگویید اگر حیثیت شما با اعلام عدم وابستگی به این حزب ضربه بخورد، ما شما را حفظ می‌کنیم و جبران خواهیم کرد که کوچکترین ضرری به حیثیت شما وارد نشود.»

من پیام امام را به ایشان گفتم. و بعد هم خودم صحبت کردم، گفتم: «پیشنهاد من این است که شما استعفا را بنویسید و امضاء بکنید. با این کار، مقدمه‌ای درست می‌شود و مجلسی در مسجد اعظم می‌گیریم؛ به رادیو و تلویزیون هم می‌گوییم بیایند، آقای کلپایگانی و آقای نجفی هم بیایند. شما هستی، امام هم شرکت می‌کند. در آن مجلس من منبر می‌روم و آن‌طور که شما می‌خواهید، صحبت می‌کنم، می‌گویم آیت‌الله شریعتمداری که در انقلاب اسلامی قلماً و قدماً خدمات بسیاری کرده‌اند، اخیراً متوجه شده‌اند که حزب خلق مسلمان مضر است و برخلاف مصلحت انقلاب اسلامی است. اصلاً انقلاب اسلامی یک حقیقت است و آن حقیقت، اسلام است. لذا آیت‌الله شریعتمداری با مشورت امام و مصلحت‌بینی ایشان از حزب خلق مسلمان استعفا کرده و نوشته‌اند که این حزب مربوط به من نیست... چون در بیان مطلب احترام زیادی نسبت به ایشان بود، قدری فکر کرد و گفت:

«گمان نمی‌کنم امام این کار را بکند.»

گفتم: «من می‌روم و می‌گویم، اگر فرمود، این کار را می‌کنم، آیا شما نیز بدون تردید این کار را می‌کنید؟ گذشته از امام، آقای گلپایگانی و آقای نجفی هم هستند، آنها هم قطعاً می‌آیند.» باز متحیر ماند، ولی بعد گفت:

«خیلی خوب، بروید و به امام بگویید. ببینید امام حاضر است، یا نه؟ اگر حاضر است، این

کار را بکنید.»

برای سومین بار آمدم خدمت امام و گفتم: «آقای شریعتمداری، با این وعده که من به او دادم و گفتم به منبر می‌روم و آنطور که بخواهید صحبت می‌کنم، موافقت؛ اما نگران هستند که شما با این امر موافقت نکنید. آیا شما موافق هستید؟» امام فرمود: «بله انقلاب اسلامی و حفظ عز اسلام و کوتاه کردن دست اجانب، آنقدر برای من مهم است که با این طرح حتماً موافقت دارم و در مجلس هم شرکت می‌کنم؛ می‌آیم و می‌نشینم. آنچه را هم که خود ایشان بخواهد و شما مصلحت می‌دانید، در منبر بگویید.»

برای بار سوم به منزل آقای شریعتمداری رفتم و موافقت امام را به ایشان اعلام کردم. گفتم: «خوب، بنا شد که شما متنی را امشب خودتان بنویسید، فردا بیایم ببینیم اگر نواقصی داشت تکمیل کنیم و بعد ببریم به امام بدهیم. اگر ایشان موافقت کرد، امضاء کنیم و سپس مجلس را تشکیل دهیم.» گفت: «بله، بد نیست، موافقت می‌کنم؛ اما یک شرط دارد. من باید امشب با بعضی از رفقا مشورت کنم، بدون مشورت، قول قطعی نمی‌دهم. امشب برای من شب مشورت باشد. من متن را می‌نویسم. اگر مشورت، درست درآمد و خصوصیات علاوه شد؛ آن وقت فردا صبح اینجا بیایید که تکمیل کنیم.»

مطلب را تقریباً تمام شده تلقی کردم. از منزل آقای شریعتمداری بیرون آمدم و به منزل امام رفتم... گفتم: تقریباً قبول کرده، ولی گفته است باید امشب روی این مطلب مشورت کنم؛ هم راجع به اصل قضیه، و هم راجع به بعضی از کمیوهای احتمالی. من مشورت می‌کنم، شما هم فردا صبح بیایید و نتیجه را به امام بگویید. امام فرمود: خیلی خوب، امشب قم بمانید و فردا صبح بروید.

فردا صبح که نزد آقای شریعتمداری رفتم ایشان گفت: «رفقای من موافقت نکردند و گفتند هم در قم و هم در آذربایجان حیثیت افراد بسیاری از بین می‌رود؛ ضربه بزرگی هم به شما می‌خورد؛ نباید اصلاً پیرامون این مطلب فکر کنید! بنابراین من آن نوشته را نمی‌نویسم.» به منزل امام برگشتم و مطالب را به ایشان عرض کردم. امام متأثر شد. بعد هم پیشامدها آن شد که همه می‌دانند.^{۳۰}

اما با وجود این اقدامات و عنایات حضرت امام، آقای شریعتمداری به مخالفت خود با امام و انقلاب ادامه داد و در نهایت حکم عزل وی از مرجعیت نیز صادر گردید.

این بود خلاصه‌ای از سیره حضرت امام در خصوص حفظ حرمت و احترام مرجعیت شیعه. و این روش و منش در طول دوران مدیریت حضرت امام پس از پیروزی انقلاب موارد و شواهد متعدد دارد که نمی‌توان به آنها پرداخت. امید آنکه بتوانیم از سیره این بزرگوار درس گرفته و ره توشه راهمان باشد. خداوند او را در جوار رحمت متنعم گرداند و ما را رهرو واقعی او قرار دهد.

پی‌نوشتها:

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۹۸ - ۳۰۰.
۲. زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی، ص ۱۳۰.
۳. صحیفه امام، جلد ۳، ص ۲۴۴.
۴. دیوان امام، ص ۲۷۸.
۵. مجله حوزه، شماره ۴۳.
۶. مصاحبه محمد حسنین هیکل با امام، روزنامه کیهان، ۵۷/۱۲/۲.
۷. پایه پای آفتاب، ج ۴، ص ۳۰۲.
۸. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۴۸.
۹. مجله حضور، شماره ۱۰.
۱۰. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۴ - ۲۵.
۱۱. مرحوم آیت‌الله سیدمحمدباقر سلطانی طباطبایی، مجله حوزه شماره ۴۳ - ۴۴.
۱۲. برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۵، ص ۱۵.
۱۳. حجت‌الاسلام والمسلمین محسنی‌ملایری، پایه‌پای آفتاب، ج ۴، ص ۵۴.
۱۴. مجله آینه سازان، شماره ۱۸۲.
۱۵. مجله حوزه شماره ۴۳.



۱۶. همان.
۱۷. پایه‌پای آفتاب، ج ۲، ص ۳۱۹.
۱۸. مجله حوزه، شماره ۳۲.
۱۹. در آیین خاطره‌ها، ص ۱۰۱.
۲۰. پایه‌پای آفتاب، ج ۴، ص ۱۶۰.
۲۱. پایه‌پای آفتاب، ج ۴، ص ۵۷.
۲۲. برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۵، ص ۳۸.
۲۳. مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی پس از دستگیری امام، همراه دیگر علما و مراجع که به عنوان اعتراض به تهران هجرت کرده بودند نرفتند و در قم ماندند.
۲۴. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۰۵ الی ۳۰۸.
۲۵. سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۵، ص ۴۲.
۲۶. برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۵، ص ۵۹.
۲۷. همان، ص ۵۴.
۲۸. همان، ص ۶۰.
۲۹. حزب خلق مسلمان در اسفند ماه سال ۵۷ توسط آقای شریعتمداری تأسیس شد. بسیاری از عناصر سرشناس سلطنت‌طلب، لیبرال، چپگرا به این حزب پیوستند و به تدریج در مقام معارضة با انقلاب اسلامی برآمدند. پس از فتح لانه جاسوسی در آبان ماه ۵۸ و افشای اسناد مربوط به وابستگی برخی از سران فعال حزب به سفارت امریکا در تهران، ماهیت وابسته حزب خلق مسلمان بیش از پیش آشکار شد و هواداران مدین از آن روی برتافتند. مدتی بعد با افشای طرح کودتا و توطئه براندازی نظام جمهوری اسلامی توسط قطب‌زاده با همکاری آقای شریعتمداری در این طرح، حزب خلق مسلمان منحل گردید.
۳۰. صحیفه امام، جلد ۱۱، ص ۱۷۰ الی ۱۷۳.

